

تاریخ‌گذاری حدیث «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة» بر اساس روش تحلیل متن و اسناد

معصومه ربیعان^۱

محمدکاظم رحمان ستایش^۲

چکیده

روایت «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة» - که در منابع اهل سنت از ابوبکره نقل شده و سپس به منابع شیعی راه یافته - یکی از احادیث بسیاری است که در مذمت زنان آمده است. حلقه مشترک اصلی روایت، ابوبکره بوده و وی برای طفره رفتن از حضور در جنگ جمل به نفع هریک از طرفین، روایتی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که علاوه بر تقبیح زنان، عدم حضور خود را نیز توجیه نماید. در این مقاله، حدیث را بر اساس سند، متن و متن و سند بررسی و تحلیل نموده‌ایم و تاریخ پیدایش آن را نیمه دوم قرن اول ارزیابی کرده‌ایم. این روایت برساخته و بسیار متأخر از زمان پیامبر ﷺ است، ولی با نقل مستمر در متون سنی و شیعه، در طول زمان، قدرت و استحکام یافته و به منابع فقهی رسوخ یافته است و در نتیجه، عدم تولیت زنان بر حکومت، قضاوت و امامت در نماز و عدم تحمل زنان در مناصب اجتماعی را در مبانی فقهی شیعه و سنی رقم زده است.

کلیدواژه‌ها: ولایت زنان، روایت لن یفلح، تاریخ‌گذاری حدیث، نقد و بررسی حدیث، ابوبکره، زن.

درآمد

تاریخ‌گذاری احادیث از روش‌های حدیث پژوهی مستشرقان در قرن حاضر است که در آن، حدیث پژوه بیش از آن که جویای رد یا قبول روایت باشد، در پی آن است تا مبدأ تاریخی

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان.

۲. استادیار دانشگاه قم.

روایت را بازگشایی نموده و از سه طریق، تحلیل سند، تحلیل متن و تحلیل توأمان متن و سند تاریخ ظهور روایات را به دست آورد.

بررسی اسناد روایات و مقایسه متون مختلف آنها از نظر ساختار و مضمون - که برخی با ملاحظات فلسفی، جامعه‌شناختی و تاریخی انجام می‌پذیرد - از پیشینه‌های فرهنگی روایت بازگو نموده و تفسیر بازتر و موثع‌تری از روایت را پیش روی می‌گذارد.

در این میان، احادیث مربوط به زنان، به ویژه با رویکرد اجتماعی مضامین این روایات، درخور بحث و تاریخ‌گذاری است. در این مقاله به بررسی یکی از این روایات پرداخته، سعی بر آن داریم تا با بومی‌سازی روش مستشرقان در بررسی احادیث، و بررسی‌های توأمان روش‌های سنتی عالمان مسلمان در شناسایی سند و رجال حدیث، ملاک‌های مختلف را برای تاریخ‌گذاری روایات مد نظر قرار دهیم.

تحلیل روایت

الف. تاریخ‌گذاری بر اساس تحلیل سند روایت

گفته شده است که ولایت امر و قضا، شعبه کوچکی از نبوت و امامت است و چون طبق پاره‌ای از روایات، زنان از آن محروم و ممنوع گشته‌اند، پس به طریق اولی از رهبری هم ممنوع خواهند بود؛ زیرا زنان در روایات مختلف، از دخالت در امور بیرون از خانه نهی شده‌اند.^۳ یکی از روایاتی که در این زمینه به آن استناد شده، روایت ابوبکره است:

لقد نفعنی الله بکلمة سمعتها من رسول الله ﷺ ایام حمل، بعد ما کدت ان الحق باصحاب الحمل، فاقتل معهم، قال: لما بلغ رسول الله ﷺ ان اهل الفارس قد ملکوا علیهم بنت کسری قال: «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة».

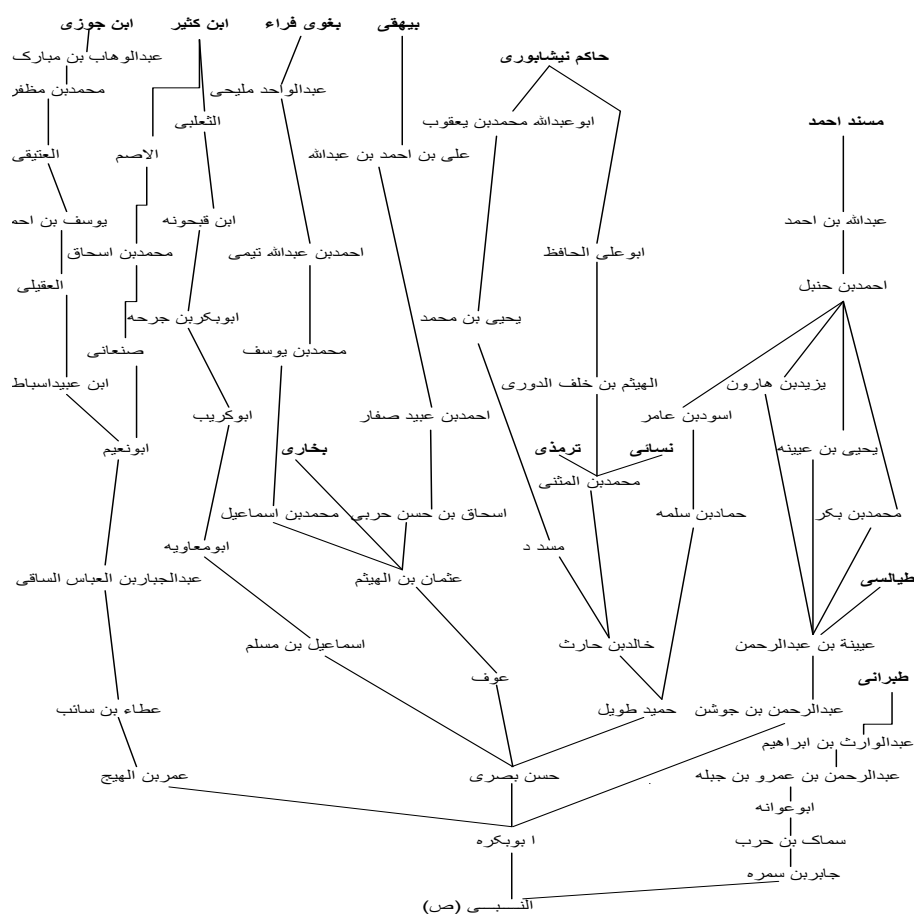
روایت فوق از دو طریق و با الفاظ مختلفی در مسانید و سنن آمده است: طریق اول، از ابو بکره است که آن را از نه منبع معتبر روایی اهل سنت ترسیم کرده‌ایم و طریق دوم، از جابر بن سمرة است که آن را از معجم الاوسط حافظ طبرانی نقل می‌نماییم.

اگر بر مبنای حدیث پژوهی‌های غربی، نخواهیم بپذیریم که این روایت فقط به این دلیل که روایتی به اصطلاح رسمی است و در چند کتاب از کتب اهل سنت موجود است، به پیامبر ﷺ منسوب است، در این صورت آیا می‌توان کسی را یافت که عامل نشر این روایت بوده و سپس نسبت آن به پیامبر را جعل کرده باشد؟ برای حل این مسأله لازم است به

۳. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱؛ المصنف (عبدالرزاق)، ج ۳، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۳ و ...

تحلیل اسانید آن با ترسیم شبکه اسناد پردازیم.

البته باید در نظر داشت که در مطالعات مستشرقان، شکل‌گیری روایات اعتقادی با شکل‌گیری روایات فقهی متفاوت بوده است. بیشتر روایات اعتقادی مربوط به یک مسأله در حدود اواسط قرن دوم شکل گرفته است؛ حال، آن که روایات فقهی پیشینه بیشتری داشته‌اند.^۴ روایات «لن یفلح» از جمله روایاتی است که متقدمانی مانند نسایی (م ۳۰۳ق) آن را در زمره روایات فقهی گنجانیده و از آن استنباط شرعی نموده‌اند.



گرچه این حدیث در صحیح مسلم، سنن ابن ماجه و سنن ابی داود، از جوامع شش‌گانه اهل سنت نیامده است، ولی در بسیاری از کتب متأخر روایی، تاریخی و فقهی با سند از

۴. حدیث اسلامی، ص ۲۸.

بخاری و دیگران، با الفاظ متفاوتی ذکر گردیده است.

این روایت در مصادر زیر نقل شده است:

مسند الطیالسی، ص ۱۱۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸، ۴۲، ۴۷ و ۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۶؛ ج ۸، ص ۹۷؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۶۰؛ ج ۴، ص ۵۲۷؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۲۲۷؛ سنن الکبری (نسائی)، ج ۳، ص ۴۶۵ ح ۵۹۳۷؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ج ۴، ص ۲۹۱؛ سنن البیهقی، ج ۳، ص ۹۰؛ سنن الکبری (بیهقی)، ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۴۰۸؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۳؛ البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۱۳۵.

تحلیل شبکه اسناد

در شبکه اسناد این روایت، پدیده نادری قابل مشاهده است و آن، این است که حلقه مشترک اصلی حدیث،^۵ یک صحابی است و شبکه اسناد آن محدود است؛ در حالی که اصولاً تاریخ‌گذاری در طبقه صحابه کمتر انجام شده است؛ زیرا بنا بر نقل مستشرقان در سنت اسلامی از اواخر دهه هفتاد قرن اول پیدایش اسناد آغاز شده است.^۶ بنا بر این، اسناد را در سه گروه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. اگر الگویی را که مستشرقان در تبیین اسناد به کار گرفته‌اند، ملاک تاریخ‌گذاری بنامیم، این حدیث باید بر ساخته مؤلفان کتب متقدم، مانند طیالسی، احمد، بخاری، ترمذی و نسائی باشد، که اتفاقاً هیچ کدام از یک دیگر نقلی نداشته و هر یک طریقی مستقل برای خود ذکر کرده‌اند. از همین روی، بعید به نظر می‌رسد با طرق مختلفی که در نقل روایت است، این مؤلفان با جعل سند به طور مستقل توانسته باشند این هماهنگی را در نظام اسناد خود به وجود آورده باشند.

۲. اگر این اسناد بر ساخته تابعان یا تابع تابعان باشد - که در این شبکه اسناد با نام حلقه مشترک فرعی شناخته می‌شوند - بارزترین ایشان حسن بصری و عیینة بن عبد الرحمن

۵. حلقه مشترک، اصطلاحی است که «شاخت» وضع کرده است. حلقه مشترک، راوی ای است که حدیثی را (به ندرت بیش) از یک مرجع شنیده و برای تعدادی از شاگردان نقل می‌کند و بیشتر آنان نیز به نوبه خود برای دویا چند شاگرد خویش روایت می‌کنند. حلقه مشترک اصلی کهن‌ترین راوی شبکه است که حدیث را برای بیش از یک شاگرد روایت می‌کند و هم چون چتر در شبکه اسناد باز شده است. راویانی که از حلقه مشترک (یا از یک نسل پس از او) حدیث شنیده و و آن را برای دویا چند نفر از شاگردان خود نقل می‌کنند، حلقه مشترک فرعی خوانده می‌شوند (حدیث اسلامی، ص ۳۱۶).

۶. همان، ص ۳۱۸.

است. با چنین فرضی، اولین جاعل در اسناد احمد و طیالسی، عیینة بن عبد الرحمن و در اسناد بقیه، حسن بصری است.

پذیرش آن که حسن بصری حدیث را بر ساخته و برای شاگردان خود حمید، عوف و اسماعیل بن مسلم نقل کرده باشد، بعید نیست؛ زیرا وی، چنان که در کتب حدیثی آمده است، جایگاه مقبولی در نقل حدیث ندارد؛ لکن آن چه در باره وی گفته شده، تدلیس است^۷ و تدلیس با جعل و بر ساختن یک سان نیست؛ افزون بر آن که در اسناد احمد و طیالسی، بدون حضور حسن بصری، عین حدیث آمده است.

به بیان دیگر، اگر تاریخ ظهور حدیث را زمان حسن بصری (تابعی) فرض کنیم و معتقد باشیم حسن بصری به صورت روش مندی سند روایت را با افزودن مرجع قدیمی تر، مثل ابو بکر، ترقی داده و نام پیامبر را بر سند اضافه کرده است - که ساخت این کار را «رشد وارونه سند» می نامد^۸ - باید پرسید این جعل شاخ و برگ اضافی برای سند روایت به چه منظوری صورت پذیرفته است که وی می خواسته بر این حقیقت سرپوش نهد که نقل آن روایت از وی نیست و به صحابی مشهورتری برمی گردد؟ به سختی می توان پذیرفت که حسن بصری چنین کرده باشد؛ زیرا یا او می خواسته نظریه ای فقهی ارائه دهد و نیازمند پشتوانه ای از سنت بوده است و جهت ارائه نظریه خود با سند معتبر، مجبور به جعل این سند شده است که قابل قبول نیست؛ زیرا حسن بصری کمتر به نظریه پردازی های فقهی در کتب رجالی شناخته شده است؛ یا تحت تأثیر شرایط اجتماعی بصره، برای مذمت کردن زنان به دنبال سندی قاطع تر بوده است. گرچه وی، از نظر برخی کتب رجالی، مدلس بوده^۹ است، ولی شهرت وی در تصوف و زهد مانع از پذیرش این امر است که وی به دنبال نظریه پردازی های ویژه ای، به خصوص در مباحث فقهی و نیز در بحث زنان باشد.

نیز اگر عیینة، راوی طیالسی و احمد، جاعل حدیث بوده و ناقل حدیث جعلی به ابو داود طیالسی و فرزندش یحیی باشد، در حالی که کتب رجالی، یحیی و پدرش را ثقه معرفی کرده اند،^{۱۰} با نقل حسن بصری چگونه می توانسته یک سان و هماهنگ باشد؟

از دیگر روی، این سند در مسند طیالسی و مسند احمد بن حنبل، از طریق عبد الرحمن بن جوشن آمده است و اینان در منابع رجالی از راویان ابی بکر معرفی

۷. ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۱۰۹.

۸. حدیث اسلامی، ص ۵۰.

۹. ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۱۰۹.

۱۰. همان.

شده‌اند^{۱۱} و او بنا بر نظر این کتب، راست‌گو و ثقه است.^{۱۲} نمی‌توان پذیرفت که حسن یا عبد الرحمن یا با تبانی با یک دیگر، خود حدیث را بساخته و با جعل وارونه سند آن را به پیامبر رسانده‌اند؛ بلکه می‌توان پذیرفت که حسن بصری و عیینه حلقه مشترک فرعی این حدیث بوده و آن را از شیخ خود، ابی بکره - که حلقه مشترک اصلی است - نقل نموده‌اند.

بنا بر این، جعل حدیث در زمان تابع تابعی - که مشتمل بر اوایل و اوایل و نیمه قرن دوم باشد - بعید می‌نماید.

۳. چنان که گفته شد، این حدیث از پدیده‌های نادری در نقل روایت است که حلقه مشترک اصلی آن صحابی بوده و سند منفردی به پیامبر دارد. از این رو، در حدیث «لن یفلح»، ابوبکره حلقه مشترک اصلی است که حدیثی را برای تعدادی از شاگردان نقل می‌کند و بیشتر آنان نیز به نوبه خود، برای دو یا چند شاگرد خویش روایت می‌کنند. به عبارت دیگر، او کهن‌ترین راوی شبکه و نخستین جا از شبکه اسناد است که هم چون چتر باز شده و در مقابل حسن بصری و در ادامه حمید، عثمان بن هیثم، خالد بن حارث، محمد بن مثنی و در اسناد طیالسی و احمد بن حنبل، عیینة بن عبد الرحمن حلقه‌های مشترک فرعی هستند.

در این اسناد، فقط احمد بن حنبل است که از هر دو طریق عیینه و حسن بصری نقل دارد. لذا تنها ناقل حدیث - که جای پای برای خود باقی نگذاشته است - خود ابوبکره است که ادعا می‌کند خود نقل را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده است.

حال، جای این سؤال اساسی است که چرا از بین همه صحابیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکره در نقل روایت منفرد است؛ در حالی که در سنت حدیثی زمان وی، افراد زیادی باید در حضور پیامبر بوده باشند (چنان که در نقل متن همین حدیث آمده است که پیامبر سؤالی فرمود، به او پاسخ دادند) و باید این روایت از طرق صحابه دیگر نیز نقل شده باشد یا حداقل بعد از شیوع این حدیث مورد تأیید قرار گرفته باشد.

نکته مهم و اصیلی که در این اسناد مشاهده می‌شود، آن است که تمامی راویان حدیث، بصری هستند. ابوبکره در بصره زندگی می‌کرده و در بصره مرد.^{۱۳}

۱۱. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۱؛ علل دارالقطنی، ج ۷، ص ۱۶۷.

۱۲. تهذیب الکمال، ج ۱۷، ص ۳۶؛ معرفة الثقات، ج ۲، ص ۷۵؛ الثقات، ج ۵، ص ۸۴.

۱۳. طبقات الكبرى، ج ۷، ص ۱۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۴؛ الاصابة، ج ۳، ص ۵۴۲.

حسن - که در کتب رجالی به بصری شناخته می‌شود^{۱۴} - و عبدالرحمن بن جوشن - که داماد ابی بکره بوده - بصری هستند.^{۱۵} و فرزند او عیینة بن عبدالرحمن است.^{۱۶} و حمید - که همان حمید بن ابی حمید الطویل است - یکی از تابعان بصره است.^{۱۷} و عوف - که همان عوف بن ابی جمیله اعرابی العبیدی است - بصری بوده و ابن حبان می‌گوید که اهل بصره از او روایت می‌کردند.^{۱۸} عثمان بن الهیثم نیز - که شیخ بخاری است - مؤذن جامع بصره بوده است.^{۱۹} اینان - که در طبقه تابعان و تابع تابعان بوده‌اند - همگی با عنوان بصری شناخته می‌شوند. شاخصه اصلی این افراد پرهیزگاری افراطی است که گفته شده به دلیل مشارکت در نشر گسترده احادیث با کلمات اخلاقی و بیشتر تهذیب‌گونه، سعی می‌کردند به هم شهریان خود سلوک پسندیده اسلامی را تعلیم دهند؛ گرچه بعدها این اخبار در قالب احکام فقهی بیان شده‌اند، اما بیشتر این سخنان، فقط آموزه‌هایی دینی بوده‌اند که آنان به منابع متقدم و بیشتر اوقات به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند.^{۲۰} پس ابوبکره به همراه تعدادی دیگر، طبقه‌ای را تشکیل می‌دهند که در ویژگی‌هایی مشترک‌اند.

همگی آنها در بصره ساکن بوده‌اند.

- اکثر آنها از نظر علمای رجال دارای شبهه بوده و جرح شده‌اند.

- اکثر آنها با یک دیگر نسبت فامیلی داشته‌اند (در راویان طیالسی و احمد).

- اکثر آنها از نظر اهل سنت به تشیع و قدریه منسوب گردیده‌اند.^{۲۱}

بنا بر این، طریق احمد و طیالسی به ابوبکره، طریقی خانوادگی است.

احمد، چهار طریق و حاکم، دو طریق ارائه می‌کنند و بقیه تنها یک طریق به ابوبکره دارند. حلقه مشترک فرعی احمد: عیینة بن عبد الرحمن و حمید طویل است و حاکم نیز از طریق حمید دو طریق برای حدیث خود ذکر می‌کند. و طریق احمد (م ۲۴۱ق) از طریق طیالسی (م ۲۰۴ق) و بخاری (م ۲۵۶ق) گسترده‌تر است.

۱۴. ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۱۰۹.

۱۵. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۱.

۱۶. الثقات، ج ۵، ص ۸۴.

۱۷. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۷.

۱۸. الثقات، ج ۷، ص ۲۹۶؛ مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۳۹.

۱۹. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱۱۳؛ عمدة القاری، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ج ۱۰، ص ۱۰۴؛ ج ۱۸، ص ۵۸؛ ج ۲۲، ص ۶۲.

۲۰. حدیث اسلامی، ص ۳۲۴.

۲۱. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۱ و ج ۳، ص ۳۴؛ الثقات، ج ۵، ص ۸۴؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۷.

طبق این شبکه اسناد، جز ابوبکره هیچ راوی اصلی دیگری در این طرق یافت نمی شود که شبکه دومی را تشکیل دهد. بی تردید، متنی که به جابر بن سمره اسناد داده می شود، مختصرتر بوده و دارای شبکه اسناد و حلقه مشترک نیست و به نظر می رسد طریق روایت منفرد جابر بن سمره طریقی شیرجه ای^{۲۲} است که سعی می کند خود را به زیر حلقه مشترک اصلی برساند و با روایت از خود پیامبر ﷺ به حدیث خود استحکام و اعتبار بیشتری ببخشد. گرچه «ینبل» در ویژگی طریقی شیرجه ای قایل است که این روایات با عباراتی پیچیده تر همراه اند، اما در روایت جابر بن سمره همه آن ویژگی ها نمود نیافته و اتفاقاً متن روایت بسیار کوتاه نیز شده است.

بررسی و تحلیل روایت جابر بن سمره

طبرانی در معجم الاوسط^{۲۳} حدیث را در ذیل روایات عبد الوارث بن ابراهیم این گونه آورده است:

حدثنا عبد الوارث بن ابراهیم ابو عبیده العسکری، قال: حدثنا عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة، قال: حدثنا سماک بن حرب، عن جابر بن سمره، قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «لن یفلح قوم یملک امرأه کفالتی».

الف. آشکارا متن روایت برشی از سخن ابوبکره است بدون این که اشاره ای به حواشی آن داشته باشد و حتی در خصوص حکومت فارس نیز هیچ گونه گزارشی ندارد. او فقط به متن پرداخته و فقط کلمه کفالتی به متن اصلی اضافه گردیده است.

شاید راوی طبرانی در شرایط نظریه پردازی شخصی نسبت به زنان بوده است.

ب. با توجه به سند، تمام راویان روایت طبرانی ضعیف اند.

علمای رجال در باره سماک بن حرب به اختلاف سخن گفته اند. برخی مانند یحیی بن معین او را توثیق کرده اند و برخی مانند احمد بن حنبل وی را مضطرب الحدیث و گروه بیشتری نیز همچون نسایی وی را تضعیف نموده اند.^{۲۴}

در باره وضاح بن عبدالله یشکری، معروف به ابو عوانه (م ۱۷۶ق) گفته شده اگر از روی نوشته روایت می کرد، حدیثش صحیح است، ولی اگر از حفظ می گفت، بسیار دچار اشتباه

۲۲. طریق شیرجه ای از نظرینبل، به طریق منفردی گفته می شود که برخی از راویان برای اعتبار بخشی به روایت خود، به زیر حلقه مشترک اصلی شیرجه می زنند و روایاتشان نسبت به روایت حلقه مشترک، پیچیده تر و با آب و تاب بیشتری و تعلیقات کوتاه تر همراه است (حدیث اسلامی، ص ۳۳۴).

۲۳. معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۳.

۲۴. تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۹.

و غلط می‌شد. او برده‌ای از اهالی جرجان بوده و مولایش او را بین آزاد شدن و کاتب حدیث شدن مخیر کرده بود و او کتابت حدیث را اختیار کرد و لذا احمد و یحیی می‌گویند اگر روایتی غلط بود، او تشخیص نمی‌داد و همان حدیث غلط را نقل می‌کرد.^{۲۵}

در کذب و وضع حدیث و متروک الحدیث بودن و تضعیف عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة نیز در کتب اهل سنت و شیعه اتفاق نظر وجود دارد.^{۲۶} وی نیز از اهالی بصره بوده است.^{۲۷} اما در باره عبد الوارث بن ابراهیم اطلاعات چندانی در کتب روایی و رجالی وجود ندارد. سمعانی او را اهوازی^{۲۸} و یاقوت نیز او را خوزستانی^{۲۹} معرفی کرده است و ذهبی فقط می‌گوید وی شیخ طبرانی بوده و به سال ۲۸۳ ق، وفات کرده است.^{۳۰}

هیثمی در مجمع الزوائد^{۳۱} آورده است ابو عبیده عبد الوارث بن ابراهیم را نمی‌شناسد. او هم چنین، ذیل باب اخذ الضعیف من القوی،^{۳۲} حدیث طبرانی را ذکر کرده می‌نویسد:
وفیه جماعة لم اعرفهم.

بنا بر این، بر اساس تحلیل سند و رجال شناسی، بر طبق سنت علمای مسلمان، روایت جابر بن سمره روایتی مجعول است و شاید با حضور واضعانی چون عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة - که خود از اهالی بصره است - بر ساخته شده و به یک صحابی اسناد داده شده و با دست طبرانی برای آیندگان ثبت گردیده است. از دیدگاه مستشرقان، شاید او می‌خواسته با این طریق و نه طریق ابوبکره، برای روایت خود اعتبار بیشتری احراز نماید.
چنان که از بررسی رجال روایت «لن یفلح» با هر دو طریق ابوبکره و جابر بن سمره مشخص گردید، زادگاه این روایت بصره است.

«ینبل» در تاریخ‌گذاری روایات فتنه زنان، رواج احادیث علیه زنان را در بصره بیش از نواحی دیگر کشور اسلامی دانسته و بصره را پیش‌گام پیدایش چنین روایاتی می‌داند و معتقد

۲۵. همان، ج ۳۰، ص ۴۴۷.

۲۶. الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۲۶۷؛ المجروحین، ج ۱، ص ۱۹۱؛ سؤالات الآجری لابی داود، ج ۲، ص ۱۱۳؛ سنن دار القطنی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ نصب الرایة، ج ۱، ص ۱۰۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۰۵؛ الاصابة، ج ۱، ص ۲۴۵؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۲۰۲ و ۴۲۸ و کتب بسیار دیگری.

۲۷. طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۸. الانساب، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲۹. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳۰. تاریخ الاسلام، ج ۲۱، ص ۲۱۷.

۳۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۹.

۳۲. همان، ج ۴، ص ۱۹۷.

است روایاتی که از طریق معتمر، یحیی بن سعید قطان، عبد الوارث بن سعید، اسماعیل بن علیّه، یزید بن زریع، سلیمان بن طرخان تمیمی، ابورجاء عمران بن ملحان (ابن قییم)، العطار دی، شعبه، حماد بن سلمه - که همه بصری هستند - علیه زنان رواج یافته است، به خوبی می توان غلبه روایات مذمت زنان در این منطقه را شاهد بود.^{۳۳}

بصره اندکی بعد از پیامبر ﷺ شاهد انشقاق دو گروه از صحابیان بوده و دوران سختی را در این رویارویی تجربه کرده است؛ ولی آن چه برای ذهنیت مردم باقی ماند جنگ بی حاصلی بود که صدمات فراوانی به روحیه و اندیشه دینی این مردم وارد نمود و یکی از مظاهر این عدم تعادل حمله سخت و سنگین راویان این منطقه به زنان بود.

طعن بر عایشه به دلیل حضور در جنگ جمل در بصره، قطعی ترین انگیزه برای رواج چنین احادیثی است که در قالب کلی و عام، علیه زنان وارد شده است و نسخه های حدیث فتنه زنان - که ینبل به طور مفصل بدان پرداخته - و حدیث لن یفلح - که مورد بررسی مقاله حاضر است - در خاستگاه مشترک بصره را می توان شاهی برای ادعا دانست.

در حدیث لن یفلح با نقل حلقه مشترک اصلی ابو بکره، در طول تاریخ روایت آن، کمتر اضافاتی به صراحت مشاهده می گردد؛ گرچه تعابیر مختلفی در نوع کلمات این حدیث مشاهده می شود، ولی نقش اصلی این پیام را برهم نمی ریزد.

این حدیث در کتب بسیاری نیز نیامده است و برای مثال، مسلم - که احادیث فراوانی علیه زنان دارد - و ابن ماجه و ابوداود - که در جمع احادیث مذمت زنان همت نموده اند - این حدیث را بی گمان دیده اند، ولی ذکر نکرده اند. نباید نادیده انگاشت که طیالسی، بخاری، ترمذی، حاکم، ابن حجر، هیثمی، ابن کثیر و... نیز آن را در جایگاه تاریخی کتب خود قرار داده اند و بر تاریخی بودن آن تأکید کرده اند؛ اما فقیهانی از جمله نسایی، از استناد فقهی به آن در طرح عقب نشینی زنان از جریانات اجتماعی و منع حضور آنان از محیط های عمل و اجرایی، غافل نمانده اند.

بنا بر این، با بررسی شبکه اسناد روایتی که می گوید: «هیچ قومی رستگار نمی شوند، اگر سرنوشت خود را به حاکم زنی بسپارند»، و با توجه به ناقل غیر قابل تردید آن ابو بکره صحابی، رواج این حدیث باید زمانی بین سال های پایانی خلافت علی رضی الله عنه تا سال ۶۰ (سال مرگ ابو بکره) و یا از آن به بعد باشد و نیز شاید این داستان بعد از مرگ عایشه (سال ۵۷ یا ۵۸) گفته شده است؛ زیرا اگر چنین سخنی در طعن عایشه گسترش می یافت، باقی مانده اصحاب

۳۳. رک: حدیث اسلامی، مقاله دهم.

جمل آن را بر نمی‌تابیدند.

روایت منفرد و طریق شیرجه‌ای طبرانی از جابر بن سمره نیز با حضور عبد الرحمن بن جبلة و احتمال واضح بودن وی در این حدیث، بسیار متأخر از روایت ابو بکره بر ساخته شده است و از آن جا که عبد الرحمن بعد از ابو عوانه (م ۱۷۶ق) در این سند قرار دارد، شاید تاریخ پیدایش این روایت منفرد، ربع آخر قرن دوم یا ابتدای قرن سوم در بصره باشد. البته این تاریخ‌گذاری پیشنهادی بوده است و می‌تواند قبل یا بعد از آن نیز تصور گردد.

ب. تاریخ‌گذاری بر اساس تحلیل متن

اکنون جهت بررسی متن حدیث، بار دیگر، آن را از صحیح البخاری ذکر نموده، مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

بخاری ذیل کتاب مغازی، باب کتاب النبی الی کسری^{۳۴} آورده است:

حدثنا عثمان بن الهيثم ... عن ابي بكرة، قال: لقد نفعني الله بكلمة سمعتها من رسول الله ﷺ أيام جمل، بعد ما كدث ان الحق باصحاب الجمل فقاتل معهم، قال: لما بلغ رسول الله ﷺ ان اهل الفارس قد ملكوا عليهم بنت كسرى، قال: «لن يفلح قوم ولّوا امرهم امرأة».

این حدیث در کلیه کتب روایی، شکلی ساده و صریح دارد که دو مضمون ثابت را تکرار می‌کنند و با ایجاد مضمونی مرکب هدف خاصی را دنبال نموده‌اند.

الف. راوی حدیثی را نقل می‌کند که پشتوانه تاریخی دارد و مفهومی را به یک رویداد تاریخی پیوند می‌زند.

ب. راوی شرایط تاریخی پیش روی خود را با حادثه پیشین مقایسه و منطبق می‌کند.

ج. خاتمه این روایت، برداشت صریح و به موقع راوی است که از انجام امری سخت هم چون جنگ (فارغ از این که به کدام گروه تعلق دارد) طفره رفته و با اظهار نظری شخصی، سر بسته حوادث آینده را نیز پیش‌گویی می‌کند.

این روایت، با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی هر دو مضمون، روایت مردانه‌ای است که طرز گفتار و سیاست عملی راوی را آشکار می‌سازد. نیز داستانی از یک بازتاب اجتماعی است که به نظر می‌رسد فردی که در یک موقعیت اجتماعی نقش حاشیه‌ای داشته و حاضر نبوده که جذب شرایط جدید (فتنه) شود، با طرح گزارش کوتاهی از یک واقعه دور - که شاید

۳۴. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۶.

نزدیک سی سال از آن می گذشته است و تا آن روز از زبان هیچ صحابی دیگری نقل نگردیده است - موقعیت ظهور پیدا می کند و در سلک مقبولان اجتماعی آن جامعه درمی آید و خود نقطه قوتی برای راوی می گردد که گوشه نشینی خود را توجیه و حتی تقدیر می کند.

گویا میل سیری ناپذیر مسلمانان در دهه های بعد برای آگاهی از جزئیات زندگی و آداب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضور پررنگ صحابه و بیان پیپی سلوک پیامبر از زبان ایشان، چنان فرصت را آماده نموده بود که هر کسی به منظور تأیید رفتارهای اجتماعی خویش، با بیان خاطراتی از پیامبر، عملکردهای نه چندان قابل توجیه خود را ماهیتی قدسی بدهد و جامعه تشنه به این خاطرات را نیز سیراب نماید.

بر طبق زمان تدوین این حدیث، در اسناد نه گانه این مقاله، اگر فرض کنیم طیالسی (م ۲۰۴ق) این روایت را در اواخر قرن دوم ثبت کرده باشد تا ابن کثیر (م ۷۷۴ق) - که متعلق به قرن هشتم است - باید این روایت ششصد سال طی شرایط مختلفی که یا نقل روایت و یا مستند فقهی بوده، دچار تغییر الفاظ گردیده باشد؛ اما در طی این شش قرن فقط در مضمون درونی روایت، همواره کشمکشی وجود داشته که آیا این نقل فقط یک بیان تاریخی است یا حامل حکم شرعی است؟

به طور مشخص، در اهل سنت، نسایی (م ۳۰۳ق) اولین کسی است که روایت را در باب «النهی عن استعمال النساء فی الحکم»، استخدام کرده است؛^{۳۵} یعنی این روایت، از ابتدای قرن چهارم، از جایگاه تاریخی خود - که در کتب طیالسی، احمد، بخاری و ترمذی که پیش از آن بوده اند - به سمت مبانی فقهی سوق داده شده است و به همین ترتیب، در شیعه نیز شیخ طوسی در *الخلاف* (قرن چهارم) اولین منبعی است که روایت را در جایگاه فقهی به کار گرفته است.^{۳۶}

پس از ایشان بوده است که حدیث لن یفلح به طور گسترده ای در جایگاه فقهی تحت عناوین عدم قضاوت و امامت و حکومت زنان، تثبیت شده است.

از طرف دیگر، مضمون روایت، بیان گریک آگاهی تاریخی نیز هست و آن، جانشین شدن دختر کسرای ایران بر مسند سلطنت است. آیا این امر می تواند تلازمی با زمان اسلام آوردن راوی داشته باشد؟ به عبارت دیگر، آیا ابوبکره می تواند این سخن را خودش از زبان پیامبر نقل کند، حال آن که وی در فتح طائف و در سال های آخر عمر پیامبر ایمان آورده است؟ آیا

۳۵. سنن النسائی، ج ۶، ص ۲۱۳.

۳۶. الخلاف، ج ۶، ص ۲۱۳.

منابع تاریخی بر حضور یک ملکه در ایران شاهی دارند که موجب از هم گسیختگی مملکت شده باشد و امر مردمانش را به تباهی کشانده باشد؟

حقیقت تاریخی، بیان‌گران است که بعد از مرگ خسرو پرویز پادشاه ایران، جامعه ایران با اغتشاشات شدید اجتماعی مواجه شد و جانشینان او نتوانستند بر این بحران‌ها فایق آیند تا آن‌جا که در زمان آخرین پادشاه ساسانی با حمله مسلمانان به کشور ایران، این سلسله پادشاهی منقرض گردید و اعراب مسلمان بر تمام قلمرو ایشان مسلط گردیدند؛ اما با وجود این بحران نفس‌گیر در حکومت ساسانی، دو تن از پادشاهان ایشان - که از قضا زن بوده‌اند - توانسته‌اند در مدت اندکی - که بر مسند حکومت بوده‌اند - برخی نابسامانی‌ها را کنترل و اصلاح نموده و نام خود را به عنوان پادشاهان خوش نام این دوران، در کتب تاریخی ثبت نمایند. اینان دو ملکه به نام‌های پوران دخت و آزر می بوده‌اند.

طبری می‌نویسد:

پوران دخت، نخستین ملکه ساسانی، دختر خسرو دوم، خسرو پرویز (پادشاهی ۵۹۰ - ۶۲۸ م) بود.^{۳۷}

وی بیست و ششمین، و با احتساب شاهان چند روزه ساسانی، سی‌امین پادشاه ساسانی ایران بوده است^{۳۸} که از سال ۶۲۹ تا ۶۳۱ م، بر بیش از ده کشور آسیایی پادشاهی کرده است.^{۳۹}

مؤرخین در حسن سلوک و تدبیر و مملکت‌داری پوران دخت هم‌داستان‌اند. آنها می‌نویسند:

او عدل را بنیاد نهاد و به نیکی رفتار کرد.^{۴۰} و به کمال عقل، تدبیر، عدالت و انصاف شهره بود^{۴۱} که تا آن روزگار کس ندیده بود.^{۴۲}

سیرت نیکو،^{۴۳} تألف رعیت و پیروز بودن سپاهیان به هر جا که

۳۷. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۷۸۴.

۳۸. ایران و شرق باستان، ص ۶۴۸.

۳۹. تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۶۲۳.

۴۰. تاریخ بلعمی، ج ۲، ص ۸۴۶؛ الکامل، ج ۵، ص ۱۳۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۸۲ و ۸۴۶؛ تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۴۰۹ و ...

۴۱. تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴۲. نظام التواریخ، ص ۵۴؛ تاریخ‌گزیده، ص ۱۲۵.

۴۳. تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۲۳.

می فرستاده^{۴۴} او را اعقل و افضل خاندان ساسانی کرده بود.^{۴۵}

سال حکومت وی بنا بر تصریح اکثر مورخان ۶۲۹ و ۶۳۰ م، گفته شده است.^{۴۶} بنا بر این، سلطنت او معاصر با آخرین سال حیات پیامبر و همزمان با رحلت رسول خدا ﷺ بوده است.^{۴۷} برخی منابع نیز سال های سلطنت او را معاصر با خلافت ابوبکر^{۴۸} و اوایل خلافت عمر^{۴۹} دانسته اند.

بعد از مرگ پوران دخت، بار دیگر مردم فارس مضطر شدند و دختر بزرگ تر خسرو پرویز را به اتفاق آرا بر تخت نشانند.^{۵۰} مدت سلطنت او را چهار ماه و شش ماه بیشتر ندانسته اند.^{۵۱} در حسن عقل سلوک و تدبیر و روش مملکت داری، گسترش عدل و داد او نیز به فراوانی سخن گفته شده است.^{۵۲} این گفته معروف او که: پادشاه، چه زن باشد چه مرد، باید سرزمینش را نگه دارد و به داد رفتار کند، نشان از تیزهوشی و دانایی وی دارد.^{۵۳} بر مبنای این گزارش های تاریخی - که بیشتر، مورخان مسلمان آن را روایت نموده اند - دو نکته در بحث تاریخی این روایت قابل رمزگشایی است.

اگر زمان سلطنت پوران دخت (ملکه اول) معاصر ابوبکر و اوایل خلافت عمر باشد، نقل این حدیث از پیامبر ﷺ جزو وضع نیست. و اگر زمان سلطنت ملکه، معاصر رسول خدا ﷺ باشد، رسول خدا ﷺ منافی با روشی و مشی ملکه سخن گفته، در حالی که شیعه و سنی نقل دیگری در این خصوص از غیر از ابی بکر نداشته اند و لذا متهم به این سخنان مغایر با حقیقت تاریخی، جزایی بکره نیست.

۴۴. زین الاخبار، ص ۱۰۱.

۴۵. شاهنامه ثعالبی، ص ۳۵۵.

۴۶. ایران و شرق باستان، ص ۴۶۷؛ تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۶۲۳؛ دانشنامه تاریخ، ج ۸، ص ۳۸۶؛ تاریخ تطبیقی ایران، ص ۷۲؛ بررسی های تاریخی، ص ۲۶.

۴۷. تاریخ بلعمی، ج ۲، ص ۸۴۶؛ فهرس التواریخ، ص ۲۵.

۴۸. اخبار الطوال، ص ۱۴۴.

۴۹. دانشنامه تاریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵۰. مجمع الانساب، ص ۲۵۴؛ شاهنامه ثعالبی، ص ۳۵۵.

۵۱. چهار ماه: روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب، ص ۶۷؛ تاریخ گزیده، ص ۲۵؛ تاریخ بلعمی، ج ۲، ص ۸۴۸ و شش ماه: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۷۸۴؛ النهایة، ج ۵، ص ۲۲۵.

۵۲. روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب، ص ۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۸۴۸؛ تاریخ گزیده، ص ۱۲۵؛ مجمع الانساب، ص ۲۵۲؛ نظام التواریخ، ص ۵۴؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ص ۱۰۲؛ شاهنامه ثعالبی، ص ۳۵۵؛ تاریخ کامل ایران، ص ۱۰۵.

۵۳. تاریخ و سکه شناسی پادشاهی پوران دخت، ص ۲۱.

در انتهای تحلیل متن لازم است، اندکی به شخصیت تاریخی ابی بکر پرداخته، نظریات شارحان و رجالیون را درباره وی بازنمایی کنیم. رجال شناسان ابوبکر را کنیه نفع بن مسروق یا مسروح می دانند.^{۵۴} مادر وی سمیه بوده و او برادر مادری زیاد بن ابیه (یا ابوسفیان) است.^{۵۵} وی در طائف برده بوده و در جریان فتح طائف اسلام آورده و به دست پیامبر آزاد شده است.^{۵۶} او پس از فتح بصره در آن جا مقیم شده است.^{۵۷} ابوبکر در جنگ جمل از هردو گروه، کناره گرفت و در دلیل کناره گیری خود گفت از پیامبر شنیده است که فرمود:

لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة.^{۵۸}

سخنی که اگر حقیقت داشت، باید در این حادثه از زبان علی علیه السلام شنیده می شد؛ در حالی که گفته شده هنگامی که علی علیه السلام بعد از جنگ جمل وارد بصره گردید، ابوبکر را دیده و به او فرمود: نشستنی و منتظر نتیجه ماندی؟ ابوبکر دست به سینه گذاشت و گفت: دردی آشکار دارم و گرچه علی عذر او را پذیرفت،^{۵۹} اما در جنگ صفین نیز علی علیه السلام را همراهی نکرد.^{۶۰}

از شیوه زندگی و سخنان وی برمی آید که گویا شخصیتی غیرجنجالی و عافیت طلب بوده است. می توانیم در وجود او شخصیتی ناپایدار، شناور و نیازمند به تکیه گاهی را ملاحظه کنیم که گرایش به قدرت های سیاسی و مذهبی و انزواطلبی در فتنه های اجتماعی از بارقه های آن است. او قدرت خود را نه در حمله، بلکه در دفاع نشان داده است. بنا بر این، حادثه جمل نقش تعیین کننده ای در تولید این گونه نسخه های خصمانه علیه زنان داشته است؛ گرچه در منابع، عایشه تنزیه شده و به خاطر توبه از این عمل، جایگاه خود را باز یافته است، ولی این حرکت اجتماعی موجب برانگیخته شدن احساسات ضد زنان در بصره و کوفه شده است.

۵۴. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۵.

۵۵. الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۴؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۵۴۲.

۵۶. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۴.

۵۷. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۶۴۱.

۵۸. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۶.

۵۹. النهایه، ج ۳، ص ۲۵۶.

۶۰. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۴۲.

رواج این نوع روایات انعکاس دهنده دیدگاه زن ستیزانه در آن ایام، یعنی نیمه دوم قرن اول است. اقوال بسیار زیادی در این دوران رشد یافته که همگی موقعیت زنان را تنزل می‌دهد یا برای تنزل دادن آن طراحی شده است. گسترش این نقد اجتماعی در نیمه دوم قرن اول، زمان پیشنهادی ورود حدیث لن یفلح را آشکارتر می‌سازد.

پیشنهاد ما در تاریخ‌گذاری این حدیث دو باره همان سال‌های شصت هجری به بعد (نیمه دوم قرن اول) است. به نظر می‌رسد در سال‌های آخر عمر وی که با غلبه معاویه بر سرزمین‌های اسلامی، توجیه مقابله با علی علیه السلام حتی در قامت جنگ داخلی جمل مورد توجه قرار گرفته است. او از سویی دامن خود را از طرفین برکشیده و از سوی دیگر، چهره صلح‌طلب و عافیت‌جویی را به رخ می‌کشد که اندک معارضة‌ای را با هیچ حکومتی رقم نزند و پیکار با هیچ خلیفه‌ای را در کارنامه خود ثبت ننماید.

ج. تاریخ‌گذاری براساس تحلیل اسناد و متن

الفاظ این روایت در کتب روایی دچار تغییراتی شده است؛ گرچه مضمون اصلی و پیام روایت را نیز یک سره مخدوش نکرده است. این اختلاف الفاظ براساس زمان تدوین در اسناد نه‌گانه مقاله قابل توجه است.

تغییر الفاظ در مسندهای طیالسی و احمد (از حلقه مشترک فرعی عینیة ابن عبدالرحمن):

لم یفلح ← ما افلح اسندوا ← ولّوا ← یلی
امرهم امراً ← امرهم الی امراً

تغییر الفاظ در سند بخاری، ترمذی، نسایی، بیهقی، حاکم، بغوی و ابن کثیر (از حلقه مشترک فرعی حسن بصری):

لن یفلح ← لا یفلح قوم ← بدون تغییر
ولّوا ← تماسکهم ← ملکوا امراً ← بدون تغییر

تغییر الفاظ حدیث از «لم یفلح» به «ما افلح» - که هر دو بر زمان ماضی منفی دلالت می‌کنند - در نقل حسن بصری به «لن یفلح» - که بر نفی ابد دلالت می‌کند - و «لا یفلح» - که براستمرار دلالت دارد - روند قاطع‌تری در نفی را پیموده است.

هم‌چنین، تغییر کلمه «اسندوا» به «ولّوا»، «یلی»، «تماسک» و «ملکت» اشاره به تقویت این کلمه از قرن سوم تا قرن هشتم دارد. گرچه حلقه مشترک فرعی هر دو دسته (عینیة و حسن) بوده‌اند، ولی روند رو به رشدی را در تحکّم در امر عدم حکمرانی زنان پیموده است.

بررسی روایت یخرج قوم هلکی

در سمت چپ شبکه اسناد، تک ردیفی از راویان قرار گرفته که از پیامبر ﷺ و ابوبکر به بالا کشیده شده است. برخلاف موارد پیشین، این ردیف تا راوی چهارم منفرد بوده و راوی چهارم، یعنی ابونعیم، حلقه مشترک آن است.
متن کامل حدیث:

عن ابی بکره قال: قیل له: ما یمنعک ألا تكون قاتلت علی بصیرتک یوم الجمل؟ قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «یخرج قوم هلکی لایفلحون قائدهم امرأة قائدهم فی الجنة».

این حدیث را ابن کثیر در *البدایة والنهایة*^{۶۱} از طریق هفت راوی، از ابوبکره و ابن جوزی در *الموضوعات*^{۶۲} با ده راوی از ابی بکره نقل نموده‌اند.

هم چنین، بیهقی در *دلایل النبوة*^{۶۳} هیشمی در *مجمع الزوائد*^{۶۴}، ابن حجر در *لسان المیزان*^{۶۵} و *فتح الباری*^{۶۶} این حدیث را مساوی و هم سان با حدیث لن یفلح آورده‌اند و برخی آنها را شاهد بر یک دیگر قرار داده‌اند. از آن جا که محتوای حدیث با حدیث لن یفلح درست یک سان است، نقل به مضمون و عبارت آخرای حدیث لن یفلح است و ما آن را در شبکه اسناد، در عرض حدیث لن یفلح قرار داده و بررسی می‌نماییم. گرچه صاحبان سند، یعنی ابن کثیر این حدیث را منکر جدا^{۶۷} و ابن جوزی آن را از موضوعات دانسته است و رجال سند را تضعیف نموده،^{۶۸} و افرادی چون هیشمی آن را متروک دانسته‌اند،^{۶۹} ولی بیهقی و ابن حجر این حدیث و حدیث لن یفلح را شاهد یک دیگر دانسته و آن را نقل کرده‌اند.

اگر حتی تضعیف راویان این حدیث را کنار بگذاریم، ابوبکره خاستگاه اصلی این گفتمان است؛ سخنی که پیام قطعی برای عدم شرکت در جنگ جمل را به نقادان ارسال نموده و خویشتن را تنزیه کرده است.

اشتراک الفاظ این دو حدیث در واژگان: فلاح، قائد، امرأة، کلید واژه اصلی هر دو

۶۱. البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۳۷.

۶۲. الموضوعات، ج ۲، ص ۱۰.

۶۳. دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۱۰.

۶۴. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۳.

۶۵. لسان المیزان، ص ۳۴۱.

۶۶. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶.

۶۷. البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۲۳۷.

۶۸. الموضوعات، ج ۲، ص ۱۰.

۶۹. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۳.

حدیث است.

اگر به هر دلیلی راویان متأخرتر و یا حلقه‌های مشترک فرعی متهم به جعل و وضع و تدلیس و ضعف و... باشند، اما مضمون اصلی این احادیث، آگاهانه از ناحیه شخصیتی متقدم‌ترین گردیده است؛ زیرا یک سانی متن و معنای این گفتارها به وجود تقلایی گواهی می‌دهند که یک شخصیت صحابی، در بحران فتنه، سمت و سوی اندیشه خود را پنهان داشته، به یکی از طرفین نزاع نپیوسته است و در جبران عافیت طلبی خویش و فشار افکار عمومی جامعه، مجبور به پاسخ‌گویی شده است و چه دلیلی بهتر از آن که این توجیه را با نقل روایتی از پیامبر ﷺ تقویت نموده و باز خورد سخن او به نقد جنگ و جنگ طلبان و در زمره ایشان رهبر مؤنشان باز گردد و شنوندگان روی از راوی برداشته به جهت دیگری نگاه کنند.

از این ملاحظات می‌توان دریافت که داستان مفصل ابوبکره برای طبقات بعدی روایت، هیچ حاصلی نداشته است که آنان به جعل و وضع این گفتار دست یازیده و آن را به ابوبکره - که صحابی غریبی در بین صحابیان پرنام و نشان و مقبول آن زمان بوده است - بچسبانند و نتیجه پرکاری برای خود حاصل کنند و این سخن از کسی جز ابوبکره صادر نگردیده است. بر اساس تحلیل متن و اسناد، می‌توان تاریخ احتمالی حدیث را بعد از سال ۵۸ (سال وفات عایشه) دانست؛ زیرا شاید بعد از جنگ جمل، پاسخ‌گویی به عدم مشارکت در آن تا بعد از مرگ عایشه نیز ادامه داشته است و بعد از مرگ عایشه جرأت طرح این روایت در او پدید آمده است.

محتمل است که این احادیث، با توجه به حسن بصری به عنوان شاگرد وی و عبدالرحمن بن جوشن به عنوان داماد او - که تنها ناقلین حدیث لن یفلح از ابوبکره هستند - شاید بعد از مرگ وی طرح گردیده باشد.

در احتمال دوم، به نظر می‌رسد این روایت یک نقل محتاطانه بوده است که ابوبکره فقط برای حسن بصری به عنوان یک دوست و عیینه به عنوان داماد و منسوب به خانواده خود نقل کرده است. او در دوران زندگی خویش برای فرو نغلتیدن در فتنه بسیار تلاش نموده است و در توجیه این عملکرد خویش سخنان مختلفی داشته است و تلاش نموده بازماندگان خود را از ننگ ترسو بودن خویش برهاند و لذا خویشان او بیش از پیش ناقل احادیث فتنه‌اند. از آن جا که بعد از مرگ هر کسی، بازماندگان به نقل محاسن وی همت می‌گمارند و شأن او را بیش از پیش پاس می‌دارند، به توجیه عملکردهای زندگانی وی

پرداخته، زوایای تاریک زندگی او را برای تنزیه وی توجیه می نمایند. این روایت نیز در توجیه عملکرد ابوبکر و با یادکرد از سخنان خود او آورده شده تا به مقام صحابی وی آسیبی وارد نگردد. لذا تاریخ نیمه دوم قرن اول محتمل تر است. این تاریخ گذاری پیشنهادی است و می تواند تاریخ دیگری نیز پیشنهاد گردد؛ اما آن چه می توان در این باره قاطع تر گفت، این است که با اضطرابات موجود در متن و ضعف سند این روایت، و عدم سازگاری آن با آیات قرآن و نیز شواهد تاریخی نمی توان این سخن را به پیامبر ﷺ منسوب نمود.

نتیجه

- بر اساس تحلیل سند روایت لن یفلح، ابوبکر حلقه مشترک اصلی و جاعل این روایت است.
- کلیه راویان حدیث بصری بوده و دو حلقه مشترک فرعی اولیه آن از منسوبان راوی نیستند.
- گسترش احادیث مذمت زنان در بصره بیش از نواحی دیگر است.
- متن این روایت با مستندات تاریخی حکومت دختر کسری در ایران مغایرت دارد.
- متن این روایت بین قرن دوم تا قرن هشتم دچار تغییرات لفظی - معنایی عمده ای نگردیده است، مگر آن که قوت انتقال مضمون آن تشدید گردیده است.
- بر اساس تحلیل متن و سند، این روایت در توجیه عملکرد شخصی ابوبکر در فرار از جنگ و شخصیت محتاط وی بازتاب یافته است.
- ورود این روایت به منابع فقهی اهل سنت و شیعه، در قرن چهارم بوده و پیش از آن یک سره نقلی تاریخی و گاه تفسیری بوده است.
- این روایت در منابع اهل سنت حضوری پررنگ دارد و در منابع شیعی به نقل از منابع اهل سنت مورد استناد فقهی در مذمت زنان قرار گرفته است.
- تاریخ گذاری پیشنهادی این روایت نیمه دوم قرن اول و گسترش آن، بعد از مرگ عایشه و یا بعد از مرگ خود ابوبکر است.

کتابنامه

- اخبار الطوال، احمد بن داود بن قتیبه دینوری، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲ ش.

- ارواء الغلیل، محمد ناصر الالبانی، بیروت: المكتبة الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، یوسف بن عبدالله ابن عبد البر، بیروت: دار الجبل، ۱۴۲۲ق.
- الاصابة فی تمییز الصحابة، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- ایرانیان در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۸ش.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ق.
- البدایة والنهائة، اسماعیل بن کثیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- تاریخ الاسلام، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ش.
- تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه: عباس زریاب خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
- تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان، عزیز الله بیات، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۴ش.
- تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین بن هماد الدین خواند میر، تهران: نشر خیام، بی تا.
- تاریخ روضة الصفا، محمد بن خاوند شاه بن محمد میر خواند، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۰ش.
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۷۵ش.
- تاریخ کامل ایران، سرجان ملکم، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، تهران: نشر افسون، ۱۳۸۰ش.
- تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن محمد بن اثیر جزری، ترجمه: عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ش.
- تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- تاریخ نامه طبری، ابوعلی بلعمی، محقق و مصحح: محمد روشن، تهران: سروش، ۱۳۷۸ش.
- تجارب الامم، احمد بن علی بن مسکویه، ترجمه: ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، تهران: سروش، ۱۳۷۶ش.

- تفسیر القرآن الکریم، ابن ابی حاتم رازی، بیروت: دار الفکر، بی تا.
- تهذیب التهذیب، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ق.
- تهذیب الکرمال فی اسماء الرجال، یوسف مزی، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ق.
- الثقات، محمد بن حبان بن احمد بستی سجستانی، حیدرآباد: مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۳۹۲ق.
- الجرح والتعدیل، عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ق.
- الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
- حدیث از نگاه خاورشناسان، فروغ پارسا، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۸ش.
- حدیث اسلامی خواستگاهها و سیرتطور، هارالد موتسکی، به کوشش و ویرایش: مرتضی کریمی نیا، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۱ش.
- الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
- دانشنامه تاریخ، محمود طلوعی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۷ش.
- دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة، احمد بن حسین بیهقی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب، داود بن محمد بناکتی، تهران: نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ش.
- سنن ابی داود، سلیمان بن الاشعث ابی داود، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
- سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
- سنن، علی بن عمر دارقطنی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- سنن الکبری، احمد بن حسین بیهقی، بیروت: دار الفکر، بی تا.
- سنن النسائی، احمد بن شعیب نسائی، بیروت: دار الفکر، ۱۳۴۸ق.
- سؤالات الآجری لابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، مکه مکرمه: مکتبة دار الاستقامة، ۱۴۱۸ق.
- شاهنامه ثعالبی، ابو منصور محمد بن عبد الملک ثعالبی، ترجمه: محمود هدایت، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۴ش.

- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابو الفلاح بن عماد عبد الحی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
- طبقات الحنابلة، محمد بن ابی یعلی، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
- طبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت: دار الصادر، بی تا.
- العلیل الواردة فی احادیث النبویة، احمد بن عمر دارقطنی، ریاض: دار طیبه، ۱۴۰۵ق.
- فتح الباری، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی بیروت: دار الفکر، بی تا.
- فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، قاهرة: مكتبة لجنة البیان العربی، ۱۹۵۶م.
- فهرس التواریخ، رضا قلی خان هدایت، ترجمه: عبد الحسین نوابی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
- الکامل فی التاریخ، عزالدین علی بن محمد بن اثیر جزری، بیروت: دار الصادر، ۱۳۸۶ق.
- الکامل فی ضعفاء الرجال، عبد الله بن عدی جرجانی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
- کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علاء الدین بن حسام الدین متقی هندی، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.
- لسان المیزان، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- المجروحین من المحدثین والضعفاء والمجروحین، محمد بن حبان بن احمد، مکه مکرمه: دار الباز، بی تا.
- مجمع الانساب، محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابی بکر هیشمی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- المستدرک، ابو عبد الله حاکم نیشابوری، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
- مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت: دار الصادر، بی تا.
- مسند الطیالسی، ابو سلیمان بن داود طیالسی، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
- مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، محمد بن حبان، دار الوفاء للطباعة والنشر و التوزیع، ۱۴۱۱ق.
- المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ابوبکر، بی جا، بی تا.
- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی فراء، بیروت: دار المعرفة، بی تا.

- معجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانی، نشر دارالحرمين، ۱۴۱۵ق.
- معرفة الثقات، احمد بن عبد الله عجلی، مدینه منوره: نشر مكتبة الدار، ۱۴۰۵ق.
- مقدمه فتح الباری، شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- الموضوعات، ابوالفرج عبد الرحمن بن على بن جوزی، مدینه منوره: المكتبة السلفية، ۱۹۶۶م.
- نصب الرایة تخريج احادیث الهدایة، جمال الدين زيلعی، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۵ق.
- نظام التواريخ، ناصرالدين بیضاوی، تهران: نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲ش.
- النهاية فی غریب الحدیث والاثر، مجد الدين بن اثیر، قم: مؤسسه الاسماعیلیان، ۱۳۶۴ش.
- الوضاعون واحادیثهم، عبد الحسين امینی، تحقیق: سید رامی یوزبکی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.
- «تاریخ و سکه شناسی پادشاهی پوراندرخت»، ملک زاده بیانی، مجله بررسی های تاریخی، ش ۱، سال چهارم.